

شنبه 7 آذر 1394

محمدعلی مهرآسا و بهائیان، فاضل غیبی

دکتر محمدعلی مهرآسا را در سایت‌های فارسی‌زبان بعنوان "یک عضو قدیمی و محترم جبهه ملی ایران" می‌شناسند. از آنجا که من نیز تکیه بر ملیت ایرانی را تنها راه برون رفت از بن بست موجود می‌دانم، هرزگامی سری به "سایت ملیون ایران" می‌زنم و از آنجا که آقای مهرآسا از نویسندگان پر کار این سایت است نوشتارهای ایشان را نیز می‌خوانم.

تصورم این بود که ایشان از رهروان راه مصدق هستند و بویژه به روشنگری درباره "اصطلاح ناهنجار ملی - مذهبی" (مثلاً در مقاله‌ای به همین نام بتاريخ ۲۰۱۴/۵/۸) می‌کوشند. اما چند روز پیش نوشتاری از ایشان دیدم که نشان می‌داد تصور من کاملاً اشتباه بوده است.

مقاله مزبور "[نقدی اندک بر کتاب "۱۶۰ سال مبارزه با دیانت بهائی"](#)! نام دارد و چنانکه از نام آن نیز برمی‌آید، نقدی است بر کتابی از فریدون وهمن در توصیف دشمنی‌ها و فشارهایی که بر این اقلیت دینی وارد شده است و طبعاً نشان دادن چهره‌ای مطلوب از آیین بهائی.

چون شروع به خواندن "نقد اندک" کردم شگفت‌انگیز بود که آقای مهرآسا آنرا با این تأکید شروع کرده اند که "هیچگونه باور دینی ندارند و "در واقع یک آتئیست" هستند. انتظار داشتم ایشان که تحصیلات عالی دارند و (چنانکه در پایین همه مقالات خود تأکید می‌کنند) سالهاست در "کالیفرنیا" یعنی کانون پیشرفت مدنی و علمی جهانی زندگی می‌کنند، می‌بایست این را بدانند که نویسنده نوشتاری علمی نیازی به اشاره به اعتقادات خود ندارد و مهم آنستکه نوشتارش را بر مبنای روشهای شناخته شده علمی و عقلانی بنویسد.

اما هرچه بیشتر رفته دیدم که ایشان به دیگر اصول پژوهشگری نیز پایبند نیستند. نمونه اینکه بهائیان را متهم کرده اند که برای "ملیت" ارزشی نمی‌شناسند. بنابراین باید انتظار داشت که آقای مهرآسا "نقد" خود را بر مبنای برداشت علمی از "ملیت" بیان کرده باشند.

"ملت" مفهوم نوینی است که در جوامع پیشرفته پس از پشت سر گذاشتن دو سه قرن روشنگری و انقلابات اجتماعی پدید آمد و مقصود از آن جامعه‌ای است که در آن همه "شهروندان" صرفنظر از ویژگی‌های ظاهری و یا اعتقادات باطنی از حقوق و وظایفی خدشه‌ناپذیر برخوردارند که در قانون اساسی بعنوان میثاق ملی به ثبت رسیده است. پایبندی به این "قرارداد اجتماعی" و همه دیگر ویژگی‌ها (مانند دموکراسی، فدرالیسم، تفکیک قوا و ..) مردم کشوری را به "ملت" بدل می‌سازد.

این آرمانی است که جبهه ملی به رهبری دکتر محمد مصدق در راه تحقق آن در ایران کوشید. مهمترین شاخص آن هم این بود که در جامعه ایران که "امت مسلمان" اکثریت را تشکیل میدهد تفهیم شود همانطور که همه اقلیت‌های قومی جزئی از ملت هستند نه تنها وابستگان به اقلیت‌های دینی، بلکه همه دگراندیشان ایرانی، حتی "گاو پرستان" و بی‌خدایان نیز باید شهروند ایران بشمار آیند و بدون استثنا از حقوق برابر برخوردار باشند.

تحقق این آرمان خواهد توانست همه افراد ملت ایران را در سایه امنیت شهروندی به کوشش برای ساختن ایرانی آزاد و آباد برانگیزد. زیرا تنها برخورد آرا و رقابت افکار است که باعث نوزایی افکار و ابتکارات نوین می‌شود. محل زندگی آقای مهرآسا، یعنی کالیفرنیا، با ترکیب گسترده ترین گوناگونی‌ها شاهد صادقی بر این مکانیسم است.

مصدق در نظر و عمل منادی چنین راهی بود و باید از کسانی که خود را به آرمان او وابسته می‌دانند انتظار داشت که در گفتار و نوشتار خود در راه گسترش آن بکوشند، وگرنه چه تفاوتی است میان آخوندها که جز برای شیعیان برای کسی حق نفس کشیدن قائل نیستند، با رهروان راه مصدق؟

اما اسفا که جمله به جمله جناب مهرآسا نشان می‌دهد که ایشان هیچگونه درکی از مفهوم نوین "ملت" ندارند. نمونه آنکه به بهائیان پرخاش می‌کنند که: "متوجه نیستند که اگر میهن دوستی نباشد،

هر جهانخوار دبنگی با نیروی قاهرش می‌تواند دیگر سرزمین‌ها را تسخیر و جزو ملک خود کند!"!

این نشان می‌دهد که تصور آقای مهرآسا از "میهن دوستی" همانست که در دوران باستان هم یافت می‌شد زیرا مردم آن دوران نیز دفاع از میهن خود در برابر تجاوز خارجی را لازم می‌دانستند. اما مطلب مهمی که نشان می‌دهد ایشان بکلی از درک مفهوم "ملی" بی‌بهره اند برخوردار ایشان به حق حیات بهائیان در ایران است.

حرف حساب ایشان اینستکه: "هرآنچه ستم و بیداد و جفا بر پیروان آئین بهائی از سوی هموطنان شیعی من رفته است و می‌رود به شدت محکوم" است اما تقصیر آن به گردن خود بهائیان است که در کشوری با اکثریت "شیعیان متعصب" به تبلیغ آیین خود پرداخته اند!

نیازی نیست از آقای مهرآسا بپرسید، آیا اگر بهائیان تبلیغ نمی‌کردند مورد حمله و کشتار قرار نمی‌گرفتند؟، زیرا ایشان خود اشاره کرده اند که "بیشتر پیروان بهاء دهاتی‌های بی‌سواد و زارعان نابخردی بوده‌اند!" و بنابراین ناتوان از تبلیغ دینشان!

جناب مهرآسا، "ملی‌گرایی" را شما در کدام مکتب فراگرفته اید که کشتار و تبعیض جمعی بزرگ از هم میهنان خود را توجیه می‌کنید؟ آیا واقعاً نمی‌دانید که فرد فرد "شهروندان" هر ملتی باید از مصونیت و امنیت برخوردار باشند و نه تنها به هیچ بهانه‌ای نمی‌توان این حق را از کسی سلب کرد، بلکه وظیفه هر شهروندی است که از حقوق دیگر شهروندان تا پای جان دفاع کند؟!!

جناب مهرآسا، شما اینک چند دهه در سایه ملت آمریکا بعنوان یک "آنتیست" از حقوق شهروندی برخوردار بوده اید. آیا می‌دانید که روا دانستن کوشش برای نابودی گروهی از شهروندان، در کشوری که در آن زندگی می‌کنید جرم دارد؟ اگر قبول ندارید، به خرج من در نشریه ای در ایالات متحده آگهی دهید که به نظر شما مثلاً نابودی همجنس گرایان قابل توجیه است زیرا با آنکه اکثریت آمریکاییان با شیوه زندگی آنان مخالفند، از هر فرصتی برای به نمایش گذاشتن و تبلیغ "انحراف" خود استفاده می‌کنند!

جناب مهرآسا، شما با سرهم کردن مشتکی مطالب رونویسی شده که درباره درستی آنها تحقیقی نکرده اید، می‌خواهید به خواننده بقولانید که بهائیت با "خدعه و نیرنگ" پدید آمده و چیزی جز مشتکی "سخنهای بی‌مایه و آرزوهای مسخره و خنده برانگیز" بیش نیست. غافل از اینکه حتی اگر فرض کنیم بهائیت، فراتر از این حرفها، سازمانی مافیایی بود که پیروانش را به "سگ پرستی" دعوت می‌کرد باز هم شما بعنوان پیرو آرمان ملی ناچار بودید مادامیکه دادگاهی دمکراتیک جرمی درباره آنان صادر نکرده در نظر و عمل از جان و مالشان دفاع و حمایت کنید!

آیا یکبار از خودتان پرسیده اید، به چه انگیزه ای خود را پیرو راه مصدق قلمداد می‌کنید؟ آیا می‌دانید او از چه آرمانی دفاع می‌کرد و در زندگی به کدام اصول پایبند بود؟ پیشنهاد می‌کنم کمی درباره او بخوانید تا مثلاً دریابید که چه اختلافی باعث شد که آخوندها او را تکفیر و فتوای قتلش را صادر کردند؟

بعنوان نمونه کوچک، فلسفی، واعظ معروف و رابط آیت الله بروجردی با دولت، در خاطراتش می‌نویسد:

".. به او گفتم شما رئیس دولت اسلامی ایران هستید و الان بهائی‌ها .. مشکلاتی را برای مردم مسلمان ایجاد کرده اند، لذا .. در این زمینه اقدامی بفرمایید، دکتر مصدق بعد از تمام شدن صحبت من به گونه ای تمسخرآمیز قاه قاه و با صدای بلند خندید و گفت: «آقای فلسفی، از نظر من مسلمان و بهائی فرق ندارد. همه از یک ملت و ایرانی هستند.» .. با آن خنده تمسخرآمیز و موهن دیگر جایی برای صحبت کردن باقی نماند. .. موقعی که این جمله را به (آیت الله بروجردی) گفتم ایشان نیز به حالت بهت و تحیر پیام وی را استماع کرد..» (خاطرات فلسفی، ص ۵۸)

می‌بینید که چه تضاد فکری بارزی مصدق را از آخوندها جدا می‌کرد؟! اسفا که شما پس از ۷ دهه حق حیات بهائیان در "ایران اسلامی" را از موضع آخوندی نفی می‌کنید و پس از تجربه حکومت اسلامی که نه تنها غیرشیعه را مهدورالدم می‌داند، بلکه برای اکثریت شیعیان نیز بعنوان "غیرخودی" حقی قائل نیست، در طیف آخوندهای حکومتی طرف مرتجع ترین آنان را گرفته اید. زیرا برخی از آنان در این میان، دستکم در حرف، رفتار داعشی را درست نمی‌دانند. مثلاً آیت الله منتظری که در خاطراتش افتخار می‌کرد که در جوانی در نجف‌آباد به چنان جوئی دامن زده بود که نه تنها مسلمان و بهائی نمی‌توانستند رفت و آمد و داد و ستد کنند که حتی مسافرخش‌ها جرأت نداشتند بهائیان را سوار کنند و آنان مجبور بودند راه نجف‌آباد به اصفهان را پیاده بروند، در اواخر عمر بدین رسیده بود که (چون نابودی بهائیان دنیاپسند نیست!) حکومت اسلامی ناچار است برای آنان تا حدی حق حیات قائل شود!

جناب مهر آسا، شما به پیروی از آرای رازی، فیلسوف سده چهارم نیز افتخار می کنید، درحالیکه مسلماً کتابی از او درباره نظراتش نخوانده‌اید. بدین دلیل ساده که چنین کتابی وجود ندارد! حال آنکه به "منطق" شما تقصیر اینکه همه آثار فلسفی او را از میان بردند به گردن خودش بوده است، زیرا در آن دوران که مسلمانان از امروز "متعصب تر" بوده اند به بیان چنین افکاری پرداخته است!

شاید فکر کنید افکار عالی رازی کجا و عقاید بهائیان کجا! نمی دانم که "آنتیست‌ها" خود را به کدام اصول اخلاقی پایبند می‌دانند، اما جامعه شناسی نوین نشان می دهد که برای پیروان ادیان در نهایت نه باورها و اصول اعتقادی، بلکه تعلق به گروه همکیشان اهمیت دارد که در میانشان احساس امنیت و سرافرازی می کنند. شما هیچ یهودی را نخواهید یافت که چون موسی آدم کشته از یهودی بودن دست بکشد و یا مسیحی را از اینکه عیسی با بدکاران همنشین بوده است.

پیروان ادیان در میان همکیشان خود رشد کرده و تربیت می شوند و به ضوابط رفتاری و اصولی اخلاقی ویژه ای پایبند هستند. بدین سبب می‌توان هر جریان اجتماعی، از جمله جریانات مذهبی، را مانند هیکل انسان در نظر گرفت که "پشتی" نامطلوب و زشت دارد و "روی" زیبا و پسندیده. هر آیین و مکتبی در طول تاریخ به سبب نارسایی های انسانی مورد بدفهمی و یا سوءاستفاده قرار گرفته و بقول برشت در جدال با زشتی خود زشتی گرفته است. اما پیروان ادیان به روی نیک آیین خود نظر دارند و غالباً به جوانب منفی آن بی اعتنا هستند! از اینرو در دنیای مدرن عقاید مذهبی و وابستگی دینی نزد خردمندان از اهمیتی برخوردار نیست و آنچه مهم است رفتار انسانی و منش شهروندی است.

شما چون به دیگر ادیان بدیده تحقیر می نگرستید هنگامیکه از اسلام زده شدید بر همه خط باطل کشیدید و بحساب خود، بقول آقاخان کرمانی، "رسمان را پاره کردید". بدون آنکه فکر کنید تربیت دینی در سرشت اخلاقی و نگرش اجتماعی فرد تأثیری ماندگار دارد و بدون انقلابی درونی قابل تغییر نیست.

جالب است که خودتان در مقاله‌ای بنام " خسارات مالی قابل جبران است؛ اما خسارات جانی و فکری و فساد اخلاق و زشت زیستی نه!" (۱۸/۱۲/۱۳۹۱) این نکته را آشکار ساخته اید. در این مقاله درباره بی‌اخلاقی جامعه ایران پس از انقلاب، شرحی جانگداز نوشته اید. در ضمن اشاره کرده اید که پس از چند سالی مهاجرت، برای پس گرفتن اموال خود به ایران رفتید و چون هنگام بازگشت ممنوع الخروج شده بودید:

« تلاش برای برون رفت از مخصصه را آغازیدم و چند کسی را به عنوان پارتنی دیدم که افاقه نکرد ..! لذا چیزی نزدیک به ۳۰۰ هزار تومان آن زمان که معادل دو هزار دلار بود، برایم آب خوردن تا توانستم نامه‌ای از اداره گذرنامه بگیرم که برگشتیم بی‌اشکال است »

جناب مهر آسا، اسفا که شما نه تنها در آن زمان، که هنوز مشکلی با اسلام نداشتید، بلکه امروز هم که در کالیفرنیا "آنتیست" هستید، نمی دانید رشوه دادن انحرافی اخلاقی و جرمی قابل مجازات است! اگر سلامت اخلاقی و سربلندی انسانی برایتان اهمیت داشت همان زمان از خود می پرسیدید چرا میلیونها هموطنی که مال و جانشان مورد تجاوز حکومت اسلامی قرار گرفته بود نمی کوشند با پارتنی بازی و رشوه "حق" خود را بگیرند؟ در میان قربانیان حکومت اسلامی، پیروان اقلیت های مذهبی اگر هم در نظر شما "مشتی فریب خورده با اعتقادات خنده آور" هستند، ولی آنان حتی نیاز نداشتند رشوه ای بدهند، بلکه کافی بود تنها یک بار بگویند که مثلاً کلیمی یا بهائی نیستند تا نه تنها جان و مالشان از دستبرد مصون بماند، بلکه اموال نزدیکان خود را نیز صاحب شوند! آیا شما هنگامیکه مقاله خود درباره سقوط اخلاقی جامعه ایران را می نوشتید به این هم فکر کردید که ممکن است مهاجرت صدها هزار از دگراندیشان مذهبی نقشی در این سقوط اخلاقی داشته باشد؟

جناب مهر آسا، آنچه نوشته‌اید بخوبی نشان می دهد که هم در جوانی همرنگ جماعت بوده اید و هم امروزه در کالیفرنیا چنین هستید. با این تفاوت که اکنون، در میان گروهی ایرانیان خارج از کشور بسر می برید، که بنا به مد جدید خود را "آنتیست" می‌نامند و تصور می کنند با این برچسب به یکباره سرشت اسلامی خود را از دست می دهند و میتوانند عضوی از جامعه مدنی بشمار آیند.

آیا فکر نمی کنید بهتر باشد بجای همرنگی با جماعت بکوشید به بلوغ فکری برسید و به پدیده ها بدون پیشداوری و با شهامت عقلی برخورد کنید؟ برای سلامت اخلاقی ارزش بیشتری از اعتقادات مذهبی قائل باشید؛ آنگاه اگر در همان کالیفرنیا به پیرامون خود بنگرید درمی یابید که در جوامع پیشرفته نه تنها آنتیست بودن افتخاری نیست، بلکه اکثریت شهروندان دانشمند، خردمند و درستکار، خود را پیرو آیینی می شناسند. به پیرامون خود در کالیفرنیا نگاهی کنید و ببینید که دهها هزار ایرانی که در نظر شما فریب سخیف ترین اعتقادات مذهبی را خورده‌اند، به سلامت اخلاقی، به چنان میزانی از موفقیت های علمی و مالی دست یافته اند که هزاران بهائی در بالاترین مراتب در میانشان گم هستند!

در پایان اجازه دهید (بقول فریدون آدمیت) "دانه گندمی" را که "در انبان کاه" آثار بهائی یافته ام به شما نشان دهم:
«مشاهده کن که اگر ناس خود را معلق به ردّ و قبول علما و مشایخ .. نمی ساختند.. مجال اعراض از برای علما نمی ماند. چون خود را بی مرید و تنها ملاحظه می نمودند..» (رگتاک، ج ۲، ص ۱۷۰)

از آنجا که نوشته اید با نثر قدیم مشکل دارید، معنی می کنم:
خطاب به مردم مسلمان ایران می گوید اگر به بلوغ فکری برسید و از دنبالهروی ملایان دست بردارید آنان چون دیگر مریدی نخواهند داشت دکانشان تخته خواهد شد.

چنین باد!
فاضل غیبی

Published from gooya news {<http://news.gooya.com>}

Copyright © 2009 news.gooya.com

All rights reserved for the original source